

نارسیسیسم یا خودشیفتگی در شعر خاقانی

♦ دکتر رسول چرخانی

چکیده:

نویسنده در این مقاله ضمن بررسی ریشه‌شناسی نارسیسیسم یا خودشیفتگی، از دیدگاه روان‌شناسی نیز به علل و عوامل آن می‌پردازد. آن‌گاه این عامل را در شعر خاقانی به کمک شاهد مثال‌هایی نشان می‌دهد. نویسنده ضمن این بررسی، به علل و عوامل خودشیفتگی نیز اشاره می‌کند. نویسنده مقاله آقای دکتر رسول چرخانی متولد سال ۱۳۳۹ (در چهارگان از توابع شهرت)، پس از طی دوره‌ی تربیت معلم. در سال ۱۳۶۴ وارد دانشگاه تبریز شد و دوره‌های کارشناسی ارشد را در دانشگاه تربیت معلم و دکتری را در دانشگاه تهران به پایان رساند. عنوان پایان‌نامه‌ی دکترای وی «فرهنگ تحلیلی قصاید خاقانی» است. ایشان پس از سال‌ها معلمی، هم‌اکنون عضو هیأت علمی دانشگاه شهید رجایی است.

کلیدواژه‌ها: نارسیسیسم، خودشیفتگی، خاقانی، جاه‌طلبی و غرور، خودستایی، سبک عراقی، عنصری، معزی، خودستایی ادبی.

چشم‌آزمایی از ناز به حافظ نکند میل آری

سرگرمانی صفت نرگس رعنا باشد

(حافظ)

را تنبیه و مجازات کنند.

عاقبت نمزیس^۱ طرحی می‌ریزد تا نارسیس مجازات شود. در یک روز گرم، نارسیس پس از شکار برای رفع تشنگی به طرف چشمه‌ای می‌آید تا آب بخورد. در همین لحظه چهره‌ی زیبای خود را در آب می‌بیند و دل‌باخته‌ی تصویر خود می‌گردد. بهت‌زده، چنان روی تصویر خود ختم می‌شود که پس از مدتی به همان حال جان می‌دهد. در محلی که او می‌میرد، گلی می‌روید که آن را «نارسیس» نام می‌نهند.^۲

مفهوم نارسیسیسم (خودشیفتگی)

از دیدگاه روان‌شناسی

روان‌شناسان گفته‌اند، این حس در همه‌ی انسان‌ها وجود دارد؛ مثل دیگر غرایز و سرشت‌های موجود در آدمی؛ ولی بروز

نارسیس در زبان فارسی معادل نرگس است. اصل این واژه یونانی است^۱ و به لاتین "Narcissus" می‌شود همان است که به عربی «نرجس» و به ترکی «ترگیز» می‌گویند. نارسیس در اساطیر یونان جوان زیبایی بود که عشق را پست و ناچیز می‌شمرد. وی پسر سفیس^۲ و الهه‌ای به نام لیریوپه^۳ بود. در هنگام زادن، پدر و مادرش آینده‌ی او را از تیرزیاس^۴ جويا شدند. وی در پاسخ به پرسش آن‌ها گفت: «فرزند شما عمر طولانی می‌کند، به شرطی که به خود ننگرد.»

چون نارسیس به سن بلوغ رسید، مورد علاقه‌ی الهه‌های زیادی قرار گرفت؛ به نحوی که هریک از آنان تا حد جنون دل‌باخته‌ی وی شدند. اما او به عشق آن‌ها توجهی نمی‌کرد و علاقه‌ای نشان نمی‌داد و محبت آنان را ناچیز می‌شمرد تا این که الهه‌ای به نام اکوه عاشق او شد. اکوه مانند دیگران مورد بی‌مهری و تمسخر نارسیس قرار گرفت. او از شدت نومیدی مزوی شد و به اتفاق دیگر الهه‌ها از خدایان درخواست کرد که نارسیس

آن به استعدادهای فرد و شدت و ضعف آن و هم به خصلت‌های هر شخص بستگی دارد. برخی از آنان معتقدند شدت و ضعف این حس به عوامل وراثتی برمی‌گردد و برخی دیگر بروز خودشیفتگی را به عوامل گوناگون اجتماعی مانند خانواده، مدرسه و دیگر محیط‌های پرورش انسان مربوط می‌دانند. علت اصلی آن را نیز بروز عقده‌های روانی متعددی می‌دانند که طی دوران کودکی به انسان دست می‌دهد. اما برخلاف این نظریات، گروهی معتقدند که خودشیفتگی از دوره‌ی کودکی در انسان وجود دارد و در طول دوران بلوغ به اشکال متفاوت بروز می‌کند. هم‌چنین روان‌شناسان پدیده‌هایی چون خودبینی، غرور، جاه‌طلبی، میل شدید به ستایش از طرف دیگران، محبوب شدن بی‌توانایی مهرورزی یا ابراز آن به دیگران، یا کناره‌گیری از مردم و نگرانی از تندرستی و ظاهر خود و... را نشانه‌های گونه‌گون خودشیفتگی می‌پندارند. به زبانی دیگر، خودشیفتگی را می‌توان نوعی

«خودبزرگ بینی» نامید؛ بدین معنی که فرد خود را به خاطر ارزش هایی که پای بست کافی ندارند، دوست می دارد و ستایش می کند؛ به این مفهوم که از دیگران توقع دارد او را به نسبت صفاتی که مدعی به داشتن آن هاست، بستایند؛ بنابراین اگر شخص متوقع تأیید صفات و خصوصیتی باشد که دارای آن هاست، این حس خودشیفتگی محسوب نمی شود.

پرستی که در این جا مطرح می شود این است که انسان با بزرگ جلوه دادن خود به دنبال کسب چیست؟ روان شناسان در پاسخ به این سؤال گفته اند فرد با تظاهر به بزرگی، از احساس درد آور پوچی رهایی می یابد. این منظور با توسل به تخیلاتی نظیر خود را نابغه، دانشمند، مخترع و هنرمند فرض کردن حاصل می شود. فرد با ایجاد یک جهان تخیلی برای خود، احساس مورد مهر و ستایش قرار نگرفتن خود را تسکین می دهد؛ لذا روگردانی دیگران و یا نگاه تحقیر بار آنان به خودش را این گونه تعبیر می کند که وی فراتر از درک و فهم آنان است.

به گفته ی کارل هورنای، عواملی که گرایش به خودشیفتگی را در انسان به وجود می آورند، سه چیزند:

نخست: تلاش فرد به دنبال موفقیت بیشتر و ایجاد خصلت های اغراق آمیز درباره ی خویش.

دوم: توقع خارج از حد از جهان داشتن. فرد خودشیفته فکر می کند باید او را نابغه بدانند.

سوم: تقویت بنیادهای گرایش به خودشیفتگی که آسیب فزاینده ای بر روابط انسانی وارد می کند.

توهّمات شخص درباره ی خود و توقعات عجیب وی از دیگران، او را آسیب پذیر می سازد و چون مردم از خواسته های پنهانی او بی خبر هستند، لذا در

اغلب موارد رنجیده خاطر است، با دیگران خصومت می ورزد، بیشتر متزوی می شود، در پندارهای خود پناه می گیرد و از مردم ناخبرسند می شود؛ زیرا آنان را مسؤول شکست خود می داند. در نتیجه دست به کارهایی می زند که از لحاظ اخلاقی مردودند؛ مثل کینه جویی و بی اعتنائی به کسانی که از وی تعریف و تمجید نمی کنند.^۸ اریک فروم نیز معتقد است: «هر نوع

شک در ارضای حسّ و وابستگی، به خودستایی (نارسیسیسم) می انجامد که خود، جوهر رفتار نامعقول است. خودستایان تنها افکار، احساسات و نیازهای خودشان را واقعی می پندارند. چون تمام حواسشان متوجه خودشان است و نمی توانند با دنیای خارج و دیگران رابطه برقرار کنند، قادر به تجربه ی عینی چیزی فراسوی خویشان نیستند و همه چیز را با نگرش ذهنی خویش ادراک می کنند.»^۹

فروید می گوید: «اگر خودستایی بیش از حد متعارف در انسان مورد تأیید قرار گیرد، عاقبت به ایجاد شهرت منحرفی منجر می شود که به آن شهوت «خودنمایی» می گویند.»^{۱۰}

خودشیفتگی در شعر خاقانی شروانی

خودستایی، سنت شعر فارسی و یکی از بارزترین موضوعات آن است. این سنت از همان زمان پیدایش شعر در ادبیات فارسی پیدا شده و تاکنون نیز ادامه یافته است. خودشیفتگی در ابتدا طریق سادگی را پیمود، ولی در دوره های بعد به افراط کشیده شد. آنچه از شعر شاعران نخستین در این باره به جای مانده است، جز ابیات پراکنده ای نیست؛ آن هم شاعر تنها به مراتب فضل و برخی هنرهای شخصی و احتمالاً به مال و منصب خود بالیده است. در این دوره

همان گونه که تقاضای شاعران ساده و بی آرایش است، مباحثات و خودستایی آنان نیز رنگ و بوی سادگی دارد.

خودشیفتگی، تقریباً در تمام ادوار شعر فارسی دیده می شود. برخی از شاعران آن را به تصریح و بعضی به طریق کنایه و ایهام و یا از طرق دیگر نشان داده اند. اما از میان ادوار گوناگون شعر فارسی در قرون ششم، هفتم و هشتم تفاخر و خودستایی بیشتر نمایان است. به ویژه در قرن ششم بسیار چشمگیرتر است، تا بدان اندازه که محققان معتقدند در اشعار شاعری مثل خاقانی شروانی حتی یک قصیده نمی توان یافت که در آن از فخر و مباحثات اثری نباشد. در اغلب اشعار این شاعر دیرآشنا، این صفت غلبه دارد تا جایی که بدون شک و تردید می توان گفت خاقانی سرآمد شاعران در خودشیفتگی است.

شاید به اجمال بتوان گفت از دلایل خودشیفتگی در شعر شاعران قرن ششم یکی این باشد که در این دوره ادبیات انتقادی تا حدودی رایج بوده است. هم چنین اختلاف میان فرمانروایان سبب اختلاف میان شاعران وابسته به دربار می شد و هرکس خود و درباری را که از آن ارتزاق می کرد، بالاتر از دیگری می دانست و این امر سبب می شد شعرا به هجو و قدح و طعن و یا به مدح یکدیگر و یا آخر الامر به ستایش از خود پردازند؛ مثلاً شاعری به نام جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی چون خاقانی را از خودش و شعرش را از اشعار خود قوی تر می یابد، چاره ای جز این نمی بیند که خود را بستاید و خاقانی را سرزنش کند:

کیست که پیغام من به شهر شروان برد
یک سخن از من بدان مرد سخندان برد
گوید خاقانیا این همه ناموس چیست
نه هر که دو بیت گفت لقب ز خاقان برد
تحفه فرستی ز شعر سوی عراق اینت جهل
هیچ کس از زیرکی زیره به کرمان برد؟

هنوز گویندگان هستند اندر عراق
 که قوت ناطقه، قوت از ایشان برد
 یکی از ایشان منم که چون کنم رأی نظم
 سجده بر طبع من روان حسان برد
 و نیز چون اغلب شاعران وابسته به دربار
 بودند، همین مسأله زمینه‌ی فخر و فری و
 مباحثات را برای آنان فراهم می‌آورد؛ زیرا
 شاعران درباریان را می‌ستودند و به آنان
 نسبت‌های گزاف می‌دادند و در تعریف و
 توصیف خود می‌کوشیدند چنان با ظرافت
 سخن بگویند که از دیگر مداحان پیشی
 بگیرند. در این راستا، برای این که قدر و
 منزلت مخلوم و ممدوح خود را بالا برند،
 خود را نیز سرآمد شعرا دانسته و فکر و درایت
 خود و قوه‌ی خلاقیتشان را به رخ دیگران
 می‌کشیدند.

در بین شعرا، خاقانی را باید شاعر
 خواص نامید. از همین رو هر اندیشه‌ای
 نمی‌تواند به قلّه‌ی شامخ شعرش برسد.
 جلوه‌های طبیعت در دل حسّاس او
 تأثیری شگرف دارد. او شاعری مبتکر و
 صاحب سبک است؛ بنابراین هیچ‌گاه
 نمی‌تواند خود را در چارچوب‌های معهود
 فکری و هنری گرفتار ببیند و درباره‌ی طبیعت
 و جهان ذهنی خود آن‌گونه بیندیشد که دیگران
 اندیشیده‌اند بلکه برعکس بر تمام نظام‌های
 موجود عصیان می‌ورزد و روابط و
 جهت‌های تازه و ابتکاری را برای خود
 می‌جوید.

او، هم در ترکیبات، هم در تعبیرات و
 هم در تشبیهات و استعارات ابداع می‌کند.
 شاید به جرأت بتوان گفت، شاعر دیگری جز
 مولوی این قدر ترکیبات و تعبیرات ابتکاری
 ندارد و جز صائب، دیگری این اندازه مضمون
 نیافریده است و البته خود به حق گفته است:

شرق و غرب اتفاق کرد بر آنک
 مبدع معنی آفرین باشم

او برخلاف شاعران و نویسندگان

مسلمان ایرانی اطلاعات زیادی از مسیحیت
 داشت. البته آن‌ها را تنها از مادرش کسب
 نکرده بود، بلکه او به مذهب و آئین مردم
 ممالک اطراف خود علاقه‌ی خاصی نشان
 می‌داد.

شعر خاقانی در میان شاعران
 پارسی‌گوی به دشواری شهرت دارد. استاد
 فروزانفر در این باره می‌فرماید: «خاقانی
 شاعری است که محیط سخن خود را محدود
 ساخته و معانی عادی را در عبارات بلندپایه
 جلوه داده است. اگر به شعرا حق توان داد
 که با طبقه‌ی مخصوص هم‌زبان شوند و این
 کار با اصل شاعری یعنی نمایاندن افکار
 شخصی یا حقایق مطلق به طریق تخیل که
 مناسب عامه است، منافات نداشته باشد،
 اعتراض بعضی منکران به سخن خاقانی باطل
 خواهد بود. بعضی متقدمان پنداشته‌اند که
 بیش از پانصد بیت از ابیات استاد دارای معنی
 محصل نیست و این سخن بیرون از انصاف
 است. چه، بعد از آشنایی به لهجه و طرز
 تعبیر او معلوم می‌شود که هیچ بیت بی‌معنی
 نیست. ولی هم به قصصیت انصاف باید گفت
 خوانندگان را آن لذت که از تفکر در ابیات
 حافظ و مولوی دست می‌دهد، در مطالعه‌ی
 دیوان خاقانی میسر نمی‌شود و گویا به همین
 منظور است که استاد حقیقت‌جوی شرق،
 مولوی، منطق‌الطیر خاقانی را به صدا و
 انعکاس صوت تشبیه کرده است.»^{۱۱}

یکی از دلایل پیچیدگی شعر خاقانی،
 زیاد بودن پارادوکس در آن است و این باعث
 می‌شود که شعر نتواند با خواننده رابطه‌ی
 قوی ایجاد کند. او دو ضد را با هم جمع
 می‌کند:

بامدادان همه شیون به سر بام برید
 ز آتشین آب مژه موج شرر بکشاید
 یا:

ای نایب عیسی از دو مرجان
 وی کرده ز آتش آب حیوان

خودستایی و تمجید از خود، از دلایل
 مهم پیچیدگی شعر خاقانی است. او در بیت
 زیر، خود را بالاتر از شاعران پیشین، از
 عرب و عجم می‌داند:

گرچه بدست پیش از این در عرب و عجم روان
 شعر شهید و رودکی، نظم لبید و بختری
 در صفت یگانگی آن صف چارگانه را
 بنده سه ضربه می‌دهد، در دو زبان شاعری
 در جای دیگر می‌گوید:

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا
 در جهان، ملک سخن راندن مسلم شد مرا
 مریم بکر معانی را منم روح القدس
 عالم ذکر معالی را منم فرمانروا

خاقانی در خودستایی، گوی سبقت از
 دیگر شعرای فارسی‌گوی برده است. او را
 باید قهرمان مفاخره و خودشیفتگی در ادب
 فارسی نامید. هرچند این سنت در ادبیات
 فارسی قبل از او وجود داشته و بعد از او نیز
 ادامه یافته است، اما استاد مسلم این فن
 خاقانی است و بس.

به جرأت می‌توان گفت که در میان قصاید
 شاعر، کمتر قصیده‌ای یافت می‌شود که در
 آن از خودشیفتگی حرفی نباشد. اگر
 ارتباطات اجتماعی شاعر را با هم عصران
 خود مورد مذاقه قرار دهیم، درمی‌یابیم که
 یکی از دلایل خودشیفتگی خاقانی، وجود
 عقده‌هایی در دل اوست؛ برای مثال اختلاف
 شدید او با استاد و پدرزنش ابوالعلا، یا
 شاگردش مجیرالدین بیلقانی و نظایر آن. در
 هجو ابوالعلا و مجیر می‌گوید:

یارب چه شکسته دل شدستم
 از ننگ شکسته نام آرآن
 الحق، چه فسانه شد غم من
 از شرّ فسانه‌گوی شروان
 گاه از سگ ابرتم به فریاد
 گاه از خر اعورم به افغان

بدین ترتیب، شاعر به سمت
 عقده‌گشایی سوق می‌یابد و خود را برتر از

همه‌ی شاعران هم عصر خود می‌شمارد؛
پادشاه نظم و نثرم در خراسان و عراق
کاهل دانش را ز هر لفظ امتحان آورده‌ام
مالک الملک سخن خاقانی ام کز گنج نطق
دخل صد خاقان بود یک نکته‌ی غرای من
او در ضمن خودستایی، خود را در
پهنه‌ی قرون بی‌همتا می‌یابد:

دور کمال پانصد هجرت شناس و بس
کان پانصد دگر همه دور محال بود
خلقتد متفق که چو خاقانی ای نژاد
آن پانصدی که مدت دور محال بود
خاقانی شاعری مبدع و مبتکر شناخته
شده است. او در خلق تعبیرها و
مضمون‌های تازه، به‌ویژه در مدح و
خودستایی به جایی رسیده که دیگران هرگز
بدان پایه نرسیده‌اند. خود نیز در این باره
می‌گوید:

هست طریق غریب این که من آورده‌ام
اهل سخن را سزد گفته‌ی من پیشوا
یا:

مصفاان استاد دانندم که از معنی و لفظ
شیوه‌ی تازه، نه رسم باستان آورده‌ام
خاقانی از این که در شروان زندگی
می‌کند، احساس خستگی و نومیدی دارد.
او می‌خواهد به شهرهای دیگر سفر کند و
چون رفتن از شروان به هر دلیلی برایش
ممکن نیست، از شروان بدگویی می‌کند و
آن جا را «شرالبلاد» می‌نامد و ضمن آن خود
را نیز می‌ستاید:

چه سبب سوی خراسان شدنم نگذارند
عندلیبم، به گلستان شدنم نگذارند
یا:

به سر خاک محمد پسر یحیی پاک
روم و رتبت حسان به خراسان بایم
یکی دیگر از دلایل خودستایی شاعر
می‌تواند رشک و حسد دشمنان و حسادانش
در حق او باشد که از او در دربار بدگویی
می‌کردند و نتیجتاً شاعر را وادار می‌کردند که

در پاسخ خود را بستانید و آنان را نکوهش
کند:

لشگر عادتند و کلک من چو صرصر در صریر
نسل یا جوجند و نطق من چو صور اندر صدا
جرعه خوار ساغر فکر منند از نشنگی
ریزه چین سفره‌ی راز منند از ناشتا
یا:

از شعر من شعرا میوه چین
وز صحف من فضلا عشر خوان
وز حسد لفظ گهر پاش من
وز خوی خونین شده دریا و کان
یا:

گرچه شعرا بسی است امروز
آن طایفه را منم مقدم
یا:

تویی خاقانیا سیمرخ اشعار
بر این کرکس شماران بال بشکن
شاعر در قصیده‌ای با مطلع:
نکبت حوراست یا هوای صفهان
جبهت جوز است یا لقای صفهان

که در معذرت‌خواهی از اصفهانیان
به‌خصوص از جمال‌الدین عبدالرزاق سروده
است، باز خود را می‌ستاید. قضیه گویا از
این قرار بوده است که شاگرد خاقانی، مجیر
بیلقانی یک رباعی در ذم اصفهان می‌سازد و
آن را به زبان استادش می‌بندد. جمال‌الدین
عبدالرزاق، غافل از این ماجرا، خاقانی را
نکوهش می‌کند و بدین ترتیب میانه‌ی این دو
شاعر بزرگ به هم می‌خورد. خاقانی در
اثبات بی‌گناهی خود، قصیده‌ی مزبور را
می‌سازد و در ضمن آن، باز به بزرگی و فضل
خود اشاره می‌کند.

اینک رباعی مجیرالدین:
گفتم ز عراق قوت جان خیزد
لعلی است مروّت که از آن کان خیزد
کی دانستم کاهل سپاهان کورند
با این همه سرمه کز سپاهان خیزد
و اما پاسخ خاقانی به این سوء تفاهم:

جرم من آن است کز خزان عرشی
گنج خدایم، ولی گدای صفهان^{۱۱}
گنج خدا را به جرم دزد نگیرند
این نپسندند ز اصفیای صفهان
جرم ز شاگرد پس عتاب بر استاد
اینت بد استاد ز اصدقای صفهان
نسبت خاقان به من کنند که فخر
درنگرد دانش آزمای صفهان^{۱۲}
مبدع فحلم به نظم و نثر شناسند
کم نکتم تازیم ولای صفهان
پانصد هجرت^{۱۳} چو من نژاد یگانه
باز دوگانه کنم دعای صفهان
خاقانی مؤکداً به داشتن لقب
«حسان^{۱۵} العجم» که عمویش، کافی‌الدین
عمر بدو داده است، می‌نازد.

مصطفی حاضر و حسان عجم مدح سرای
پیش سیمرخ خمش، طوطی گویا بینند
گرچه حسان عجم را همه جا جاه دهند
جاهش آن به که به خاک عریش جا بینند
خاقانی شعر خود را «منطق الطیر»
می‌نامد و بارها به این عنوان در اشعارش
اشاره می‌کند. به قول مرحوم فروزانفر،
«گویا مرادش آن است که فهم آن را سلیمانی
باید و آن در عدم است.»^{۱۶} از آن جمله
است:

ز خاقانی این منطق الطیر بشنو
که چون او معانی سرایی نیایی
یا:

ملک، منطق الطیر طیار^{۱۷} داند
ز زاژ مطین که طیان^{۱۸} نماید

از میان شعرای متقدم، خاقانی بیش از
همه نام عنصری را می‌آورد؛ البته بدان خاطر
که خود را برتر از او بداند. این موضوع دو
دلیل می‌تواند داشته باشد: یکی آن که کسی
اشعار عنصری را بر اشعار خاقانی برتری داده
باشد و خاقانی در مقام دفاع و پاسخ‌گویی به
او، سعی کرده است که عنصری را نکوهش
کند و خود را برتر از او معرفی کند. دیگر آن

که عنصری نسبت به دیگر شاعران قدیم در نظر خاقانی از نوعی برتری برخوردار بوده و خاقانی با طرح نکوهش او خواسته است خط بطلان بر سایرین نیز بکشد:

به تعریض گفتی که خاقانیا

چه خوش داشت نظم روان عنصری
یا:

عنصری در خدمت محمود دائم فخر کرد
زان که دادش در هم و دینار و خلعت سرسری
اندرین میدان شعر اکنون سبق مر بنده راست
گو در این میدان برآید گر تواند عنصری
یا:

شاعر مفلک منم، خوان معانی مراست
ریزه خورخوان من عنصری و رودکی
یا:

کو عنصری که بشنود این شعر آبدار
تا خاک بر دهان مجارا بر افکند

خاقانی در موارد متعددی خود را بر نویسندگان و شاعران عرب نیز برتری می دهد:

رشک نظم من خورد حسان ثابت را جگر
دست نثر من زند سبحان وائل^{۱۹} را قفا

یا:

بدین قصیده که یکسر فرایب و فرار است
سزد که خوانی صد چون لبید و بشارم^{۲۰}
یا:

پیش چنین تحفه کو تمیمه ی عقل است
وا حزن از جان بوتمام برآید

خاقانی در میان شعرا معمولاً از سنایی به بزرگی یاد می کند و گاهی خود را با او می سنجد و بدل او می نامد. حتی در برخی موارد خود را از او برتر می شمارد:

بدل من آدمم اندر جهان سنایی را
بدان دلیل پدر نام من بدیل نهاد

چون زمان عهد سنایی در نوشت
آسمان چون من سخن گستر بزد
چون به غزنین ساحری شد زیر خاک
خاک شروان ساحری دیگر بزد
یا:

عنصری کو یا معزی یا سنایی کاین سخن
معجزست از هر سه گرد امتحان انگینته

آنچه گفتیم مشتی بود نمونه ی خروار و زاویه ای بود از زوایای شعر پادشاه ملک سخنوری، «خاقانی». همان گونه که قبلاً یادآوری شد، خاقانی در خودستایی حد و مرزی نمی شناسد. بسیاری از قصاید او حاوی نکاتی است که به نحوی در این باب می گنجد.

زیر نویس

1. Narkissos
2. Cephise
3. Liriope
4. Tircsias
5. Echo
6. Nemssis

کنوزاً تحت العرش مفاتیحها ألسنة الشعراء» و شاعر خود را صاحب گنج یاد شده می داند.

۱۳. منظور از دانش آزمای صفهان، جمال الدین عبدالرزاق شاعر هم عصر خاقانی در اصفهان است.

۱۴. سال تولد خاقانی ۵۲۰ هـ. ق است و اگر پانصد گفته، عدد کامل را آورده است. در چند جای دیگر نیز همین گونه گفته است، از جمله:

چون من ناورد پانصد سال هجرت
دروغی نیست ها برهان من ها

۱۵. حسان بن ثابت خزرجی انصاری، شاعر معروف رسول خدا(ص). وفات سال ۵۴ هـ. ق (فرهنگ معین).

۱۶. سخن و سخنوران. فروزانفر. ص ۶۱۶. پاورقی.

۱۷. منظور جعفر بن ابی طالب، ملقب به ذوالجناحین و مشهور به جعفر طیار. برادر امام علی(ع) (فرهنگ معین).

۱۸. طیبان معروف به زاخسای، از

شاعران عهد سامانی است و در فرهنگ ما (از جمله لغت فرس) اشعار بسیاری از او شاهد آمده است (فرهنگ معین).

۱۹. خطیب مشهور عرب (ف. ۵۴ هـ. ق). وی مثل فصاحت است (فرهنگ معین).

۲۰. لبید، شاعر معروف دوره ی جاهلی عرب (ف. ۵۶۰-۶۶۱ م). وی صاحب یکی از مملقات سبع است. بشار، بشارین بردین یرجوخ طخارستانی. شاعر تازی گوی (ف. ۱۶۷ هـ. ق). (هر دو از فرهنگ معین).

منابع

۱. بحرران روانکاو، اریک فروم. ترجمه ی اکبر تبریزی. انتشارات بهجت. ۱۳۶۱.
۲. خودکاو، کارل هورنای. ترجمه ی کامبیز پارسا. انتشارات بهجت. ۱۳۶۳.
۳. درآمدی بر سبک شناسی در ادبیات. دکتر محمود عبادیان. انتشارات آوای نور. ۱۳۷۲.

۴. دیوان خاقانی شروانی. به کوشش دکتر سیدضیاء الدین سجادی. انتشارات زوآر. ۱۳۶۸.

۵. رخسار صبح. میرجلال الدین کزازی. نشر مرکز. ۱۳۶۸.

۶. روان شناسی کمال، الگوهای شخصیت سالم. دوآن شولتس. ترجمه ی گیتی خوشدل. نشر نو. ۱۳۶۲.

۷. روانکاو برای همه. زیگموند فروید. ترجمه ی هاشم رضی. انتشارات پیروز. ۱۳۵۳.

۸. سخن و سخنوران. بدیع الزمان فروزانفر. انتشارات خوارزمی. ۱۳۵۱.

۹. فرهنگ اساطیر یونان. هادی هدایتی. انتشارات امیرکبیر. ۱۳۴۹.

۱۰. فرهنگ اساطیر یونان و روم. پیر گریمال. ترجمه ی احمد بهمنش. انتشارات امیرکبیر. ۱۳۴۹.

۱۱. فرهنگ فارسی. دکتر محمد معین. ۱۲. لغت نامه ی دهخدا.

۱۳. نقد ادبی. دکتر عبدالحسین زرین کوب. ۱۳۵۴.